



روی قبرم بنویسید: «مشتی خاک به پیشگاه خداوند متعال»

در پشت جنازه‌ام شعارهای «حسین حسین» و «یا مهدی» سر بدهید که آقايم شب اول قبر به داد من روسياه برسد.

به یاد شهید قاریان پور

روی قبرم بنویسید: «مشتی خاک به پیشگاه خداوند متعال»

در پشت جنازه‌ام شعارهای «حسین حسین» و «یا مهدی» سر بدهید که آقايم شب اول قبر به داد من روسياه برسد. یک شاخه گل سرخ و یک قطعه عکس امام خمینی را در قبرم بگذارید تا آنها را به آقا و مولایم حسین (ع) بدهم، اگر چه نمی‌دانم در آن لحظه چه بگویم. اگر می‌شود یک مقدار خاک کربلا در قبرم بگذارید و جنازه ام را نیمه شب دفن کنید و...

سرویس دفاع مقدس «تابناک» - در میان گلزار شهدای عزیز و بزرگوار قزوین، مزاری است که نام و نشان ندارد و تنها روی آن نوشته‌اند: «مشتی خاک به پیشگاه خداوند متعال». به راستی این مزار، در خود چه گوهري را پنهان کرده است؟ او کسی نیست جز شهید «علی قاریان پور» که در 22 سالگی از مشهد شلمچه به آسمان پرواز کرد.

اول: گاهی در عزاداري بیهوش می‌شد!

شهید بسیجی، علی قاریان پور، آنقدر سریع آمد و رفت که چشمان خیلی‌ها در راهش باز ماند. علی که هنوز اشک‌هایش در سینه زنی‌ها برای آقا امام حسین (ع) و میدان داری‌هایش را که گاهی به بیهوشی در راه مقتدایش منتهی می‌شد، نمی‌شود فراموش کرد.

راوی: حسن شکیب زاده

دوم: لحظه‌هایی پر کشیدن

در عملیات کربلای 5، معاون گروهان محسن برکابی بودم، دسته‌های 1 و 2 گروهان از جلو در حال حرکت بودند که همان آغاز حرکت، دو گلوله به برکابی خورد و او را مجروح کرد. کمی که جلوتر رفتیم، گلوله‌های دوشکای دشمن جفت پاهای معصومی را نشانه گرفت و او هم به زمین افتاد و ما ماندیم و گروهی از بچه‌ها از جمله: قاریان پور، خسروی، اللهیاری، حسنی، امیر عبادی، جواد حضرتی، عبدی، سید حسینی و تعدادی دیگر.

برکابی و معصومی که جلوی دسته بودند، تیر خورده و افتادند. ما زدیم داخل کانال عراقی‌ها و در حالی که رزمندگان شمالی در سمت چپ ما مستقر بودند، همچنان کانال را پاکسازی کرده و پیشروی می‌کردیم تا به لشکر خراسان بپیوندیم. داخل کانال پر از جنازه‌های سربازان عراقی بود.

کمی جلوتر که رفتیم تیر مستقیم یکی از عراقی‌ها به اللهیاری و خسروی برخورد کرد و آنها هم به زمین افتادند، اما هنوز تیربار عراقی کار می‌کرد که مظفری آرپی جی اش را مسلح کرده و رفت روی خاکریز ایستاد و در حالی که از همه جا تیر به روی ما روانه بود، ایستاد و با نخستین شلیک گلوله آرپی جی، سنگر تیربارچی را منهدم ساخت.

خیالمان که از عراقی‌های سنگر تیربار آسوده شد، بلافاصله حرکت به جلو و پاکسازی کانال از دشمنان را ادامه دادیم. وضعیت در داخل کانال طوری بود که امکان توقف حتی برای یک ثانیه هم نبود و بایستی سریع عمل می‌کردیم تا بچه‌های بیشتری شهید و زخمی نشوند.

پیشروی ما ادامه داشت تا اینکه گلوله دیگری از دشمن به علی قاریان پور خورد و او هم به زمین افتاد. امکان ایستادن و رسیدگی به حال او را نداشتیم، چون اگر لحظه‌ای از دشمن غافل می‌شدیم، تلفات بیشتری می‌دادیم.

پیشروی را ادامه داده و تا نبش کانال به جلو رفتیم. آنجا آخرین خاکریز و پر از جنازه عراقی و مجروح بود که حتی در آخرین نفس‌های خود تلاش می‌کردند آخرین تیرهایشان را هم روانه ما بکنند. وقتی از کشته شدن همه آنها اطمینان حاصل کردیم، امیر عبادی گفت: علی افتاده و از او خون زیادی می‌رود.

او که این حرف را زد به سراغ علی رفتیم. علی افتاده و خون پیرامون او را گرفته بود. دستم را بردم زیر بدن علی که او را بلند کرده و به عقب ببریم، ولی به قدری از بدنش خون رفته بود که از دستانم لیز خورد و به زمین افتاد.

تصمیم گرفتیم هر طور شده او را به عقب منتقل کنیم. گفتم پلاکش را بردارم. همین کار را هم کردم، پلاکش را که از گردنش درآوردم، علی گفت: چرا پلاکم را درمی‌آوری، مگر من شهید می‌شوم؟

گفتم: نه، دیدم پلاک گردنت را اذیت می‌کند، به خاطر همین برداشتم. محمد باریک بین که همراه ما بود، با وسایلی که داشت زخم علی را بست و او را فرستادیم عقب که زیر دست و پاها نماند. اما او پیش از رسیدن به درمانگاه به شهادت رسیده بود.

راوی: حسین فریدی

سوم: دوست دارم تشنه از دنیا بروم

او در کمال صداقت و عاشقانه در بخشی از وصیتنامه‌اش نوشت: اگر جنازه ام به دست شما رسید و برای دیدنم آمدید، با چادر سفید بپایید که انگار به عروسی عزیز خود می‌روید و در روز تشییع جنازه هم با چادر سفید باشید که انگار عزیز خود را به حمله دامادی می‌برید.

در پشت جنازه‌ام شعارهای ««حسین حسین» و ««یا مهدی» سر بدهید که آقام شب اول قبر به داد من روسیاه برسد. یک شاخه گل سرخ و یک قطعه عکس امام خمینی را در قبرم بگذارید تا آنها را به آقا و مولایم حسین (ع) بدهم، اگر چه نمی‌دانم در آن لحظه چه بگویم.

اگر می‌شود یک مقدار خاک کربلا در قبرم بگذارید و جنازه ام را نیمه شب دفن کنید و بروید ببینید که چرا فاطمه (س) به علی(ع) فرمودند که مرا نیمه شب دفن کن!

و چون همه ما از خاک آمده ایم و به خاک برمی‌گردیم، بر روی سنگ قبرم نوشته شود: ««مشتی خاک به پیشگاه خداوند متعال» و در آخر دوست دارم در آخرین لحظه زندگی، لب تشنه از دنیا بروم.

چهارم:

علي به آرامش ابدی رسید و سال‌هاست که مشتاقان بسیاری از سراسر کشور برای میثاق با این شهید در گلزار شهدای قزوین حضور می‌یابند؛ شهیدی که خود را مشتاق خاك در پیشگاه الهی می‌دانست.